

وصف حیات محکم و متشابه به متقیانه و فاجرانه



حیات انسان که عامل هماهنگ کننده علم و عمل اوست، یا حیات متقیانه است یا فاجرانه، زیرا انسان یا مطیع پروردگار است یا نیست؛ اگر نبود، فرمانبر هوای خود است و فرض سومی در بین نیست: (قَمَازًا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ) (1)؛ وسط حق و ضلالت، میانه و بی‌طرفی نیست. اگر حق نبود، جز ضلال چیز دیگری نیست. لسان این آیه، حصر است، پس هر که مطیع حق نبود، فرمانبردار ضلال است. در آیه شریفه (قَالَ لَهُمَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (2) نیز همین حصر و تحدید هست. گرچه حرف حصر در آن نیست، در مقام تحدید است؛ میان فجور و تقوا چیز سومی نیست: (أَقَمْنَ أَسْسَ بُنْيَنَهُ عَلَي تَقْوَي مِنَ اللَّهِ وَرُضُونِ خَيْرٌ أَم مِّنْ أَسْسَ بُنْيَنَهُ عَلَي شَفَا جُرْفِي هَار قَانَهَارَ يَه فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ). (3)

معمولاً ایجاز قرآن معجز گونه است؛ در آیه (قَالَ لَهُمَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (4) تقوا را مقابل فجور قرارداد و در آیه (أَقَمْنَ أَسْسَ بُنْيَنَهُ...) (5) با لسان حصر، تقوا را برابر آتش گذاشت و از میان چهار عنصر تقوا و فجور و بهشت و دوزخ، تنها دو مورد را برشمرد؛ ولی دو مورد ناگفته برای ما فهمیدنی است: اگر تقوا بود، بهشت است و اگر فجور بود، دوزخ است. آیا کسی که متقیانه زندگی می‌کند و در بوستان بهشت به سر می‌برد، بهتر است یا کسی که فاجرانه زندگی می‌کند و بنیان خویش را در لبه پرتگاه جهنم قرار داده است؟

گاهی آب رودخانه طغیان می‌کند و بخشی از بدنه آن را می‌برد؛ به گونه‌ای که اگر کسی روی لبه آن پا نهد، فرومی‌ریزد. اگر این لبه سست کنار گودالی از آتش باشد، می‌شود (شَفَا جُرْفِي هَار). (6) «شفا» یعنی «لبه» (7) و «جرف» یعنی «ریزش کننده». (8) «هار» اسم فاعل است به معنای «ساقط و هابط». (9) زندگی فاجرانه بدین می‌ماند که انسان بنیان خود را بر لبه ریزش‌کننده پرتگاه جهنم قرار دهد؛ ولی زندگی متقیانه بنیان مرصوسی در «روضة من رياض الجنة» است. اگر حیات اکتسابی انسان متقیانه و متألّهانه باشد، علم و عمل و ارتباط آن دو را هماهنگ می‌کند و هر اندازه آن حیات متألّهانه‌تر باشد، اندیشه برتر و انگیزه والاتر را در سطحی بالاتر رهبری می‌کند.

نتیجه آنکه اگر حیات انسان با روح ملکوتی او هماهنگ بود، اندیشه‌ها و انگیزه‌ها را در آن اوج انسانی تنظیم می‌کند و قهراً حسّ و خیال و وهم تحت تسخیر و تدبیر عقل نظری کار می‌کنند؛ صغریات را بجا می‌آورند و مغالطه و دخالت بیجا نمی‌کنند و حس و خیال نیز در ضبط صور و معانی، امین هستند. در بخش عمل نیز قوای عامله طبیعی انسان به تدبیر عقل عملی کار می‌کنند.

1. سوره یونس، آیه 32.
2. سوره شمس، آیه 8.
3. سوره توبه، آیه 109.
4. سوره شمس، آیه 8.
5. سوره توبه، آیه 109.
6. همان.
7. التحقيق، ج 6، ص 102، «ش ف ي».
8. همان، ج 2، ص 76، «ج ر ف».
9. مفردات، ص 847، «ه ا ر».

تفسیر انسان به انسان، ص 340-341.